

دنیای علی بابا

چگونه یک شرکت چینی
تجارت جهانی را متحول کرد

پورترا ایسمن
ترجمه: کژوان آبهشت



کتاب کوچه

فهرست

پیشگفتار



آدم درست، در جای درست و در زمان درست!



بوم!



ورشکستگی!



متخصصان خارجی



غار علی‌بابا



دور دنیا با چک



لیز خوردن پای علی‌بابا



بازگشت به چین



آخرین مرد مقاوم



قفل‌شدگی



نبرد با ای بی	فصل یازده	۱۱۱
گوگلی‌ها	فصل دوازده	۱۲۵
تمساح در رود یانگ‌تسه	فصل سیزده	۱۳۷
خط تماس مستقیم ای بی-علی بابا	فصل چهارده	۱۴۹
یاهو!	فصل پانزده	۱۶۳
قراردادی که در جهان صدا کرد!	فصل شانزده	۱۷۷
جنگ موتورهای جست‌وجوی چینی	فصل هفده	۱۹۷
خدمات رایگان که نشد طرح تجاری	فصل هجده	۲۰۷
علی‌مانیا	فصل نوزده	۲۱۷
رفتن از علی بابا	فصل بیست	۲۲۳
زمستان	فصل بیست و یک	۲۳۶
بهار	فصل بیست و دو	۲۳۷
جهان علی بابا	فصل بیست و سه	۲۴۵
چهل درس علی بابا	فصل بیست و چهار	۲۷۵

آدم درست، در جای درست و در زمان درست!

همین که توی صندلی عقب تاکسی خزیدم، راننده، تاکسی‌متر را به کار انداخت. رو به من برگشت و گفت: «خب، مقصدتون کجاست؟»

- جاده ونسان^۱. دفتر مرکزی علی‌بابا.

کمی خیابان‌های هانگ‌ژو^۲ را گز کردیم و از کنار چند ساختم ان در دست احداث، چندین مغازه و دریاچه^۳ غربی^۳ شهر رد شدیم. در این موقع راننده سر بحث را باز کرد.

- شما تو علی‌بابا کار می‌کنین؟

گفتم: «بله! سال ۲۰۰۰ بود که وارد شرکت شدم. شش سالی می‌شه که

اونجا مشغولم.»

- خداوکیلی؟ نمی‌دونستم علی‌بابا کارمند خارجی هم داره. چی شد

تصمیم گرفتین واسه یه شرکت چینی کار کنین؟

- با خودم فکر کردم خیلی جذاب‌تره که بخوای یه شرکت چینی را در

سطح بین‌المللی مطرح کنی، تا اینکه یه شرکت خارجی را وارد چین کنی.

چالش هیجان‌انگیزیه.

راننده اندکی مکث کرد و باز ادامه داد:

1. Wensan
2. Hangzhou
3. West Lake

- راستش جک ما^۴ را می‌شناسم. تو دبستان، هم‌مدرسه‌ای و هم‌کلاس بودیم. خیلی باهات در تماسی؟
- آره. دائم باهم کار می‌کنیم. باهات به خیلی از کشورهای دنیا سفر کردم. راننده پرسید: «می‌خواین بدونین چی شد که جک ما به اینجا رسید که الان هست؟»
خیلی هم مشتاق نبودم بدانم راننده می‌خواهد به چه برسد؛ ولی گذاشتم حرفش را ادامه دهد.

- چون خوش‌شانسه آقا. سر وقت درست، سر جای درست بود.
برای منی که تمام تلاش‌های بی‌دریغ جک و تیمش را برای ساخت علی‌بابا دیده بودم، سخت بود که در برابر این گفته حالت تدافعی نگیرم. با خودم فکر کردم، اگر برای تأسیس بزرگ‌ترین شرکت تجارت الکترونیک چین فقط لازم بود که در زمان درست در جای درست باشی، پس چرا بقیه^۳ ۱٫۳ میلیارد جمعیت چین هنگام ورود اینترنت به کشورشان این موقعیت را ندیدند و از آن بهره نبردند؟ تازه مگر نه اینکه راننده و جک هر دو در یک شهر هم‌کلاس بوده‌اند، پس آیا راننده در زمان درست، در جای درست نبوده است؟
با تمام این اوصاف سکوت پیشه کردم؛ چون نتیجه‌ای در بحث با راننده نمی‌دیدم. بله، جک در زمان درست در مکان درست بود؛ اما در ظاهر، صلاحیت میلیون‌ها نفر برای تأسیس یک تجارت الکترونیک، به مراتب بیشتر از یک معلم اهل هانگ‌ژو بود که دو بار هم در آزمون ورودی کالج رد شده بود. با وجود این، جک تنها کسی بود که از فرصت استفاده کرد. او آدم درست، در مکان درست و در زمان درست بود.

خوب حالا چرا جک، چه چیزی او را متمایز می‌کرد، انگیزه‌اش چه بود؟ پیش از تأسیس علی‌بابا، پاسخ این پرسش‌ها در زندگی جک وجود داشت. من داستان زندگی او را طی سالیان و بسیار جسته‌و‌گریخته شنیده‌ام.

4. Jack Ma

جک در روز ۱۰ سپتامبر سال ۱۹۶۴، درست دو سال پیش از انقلاب فرهنگی مائو^۵ به دنیا آمد. بدون شک، آشوب سیاسی سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶، کودکی جک را شکل داد. در این دوران، روشن‌فکران، هنرمندان و سرمایه‌داران دائماً مورد هجوم نبرد طبقاتی قرار می‌گرفتند. جک، نوه یک ملاک و فرزند یک نوازنده پینگتن^۶ بود. برهمن اساس، او از منظر کمونیست‌ها در طرف اشتباه تاریخ قرار داشت؛ در نتیجه هم‌کلاسی‌های جک به او زور می‌گفتند و دعواهای مکرر او، در مدرسه و نزد والدینش برایش مشکل‌ساز می‌شد.

شاید به‌عنوان نوعی مفر، جک اوقات فراغت خود را وقف مطالعهٔ رمان‌های رزمی‌کاری می‌کرد. او مطالعه‌اش را با آثار کلاسیک چینی شروع کرد و بعد به مطالعهٔ آثار لوئیس چا^۷ پرداخت. رمان‌های ووژبای^۸ او که ترکیبی از رزمی‌کاری و دلاوری بودند، داستان جنگجویان شرافتمندی را روایت می‌کردند که با بهره‌مندی از هوش سرشارشان و نه زور بازویشان، از مردم معمولی و زیردستانشان در برابر دشمنان قدرتمندتر از خود دفاع می‌کردند.
احتمالاً جک، به مدد داستان‌های رزمی‌کاری توانست بر اولین ویژگی خود که توجه همه را جلب می‌کند، فائق بیاید: ظاهرش. جثهٔ ریزه‌میزهٔ جک که در رسانه‌ها می‌گویند شرورانه و مودیان به نظر می‌رسد، باعث شده که همیشه ناخواسته مورد توجه قرار بگیرد و استهزا شود. حتی گاهی اعضای خانواده‌اش هم سربه‌سر او می‌گذاشتند و ریفو صدایش می‌زدند. می‌گویند پدرش وقتی می‌خواست سه فرزندش را معرفی کند می‌گفته: «و این یکی را تو آشغال‌دونی پیداش کردیم.»

ممکن است فکر کنید مسخره‌کردن ظاهر یک جوان و زور گفتن به او، اعتمادبه‌نفسش را نابود می‌کند؛ اما این کارها جک را قدرتمند کرد. زمانی که بعد از مرگ مائو، مرزهای چین باز شدند، خارجی‌ها کم‌کم به هوانگ‌ژو،

5. Mao

6. Pingtan بومی که ترکیبی از نواختن موسیقی و داستان‌سرایی است

7. Louis Cha

8. Wuxia